

و سلطان در نهروان صورت پذیرفت، طغرل به خلیفه قول داد که بعد از استقرار مجدد وی در منصب خلافت، عازم شام و مصر شود تا این بلاد را از چنگ فاطمیان بدرآورد<sup>۱</sup> ولی این بواعید به نحو کامل صورت عمل نگرفت و روابط میان خلیفه و سلطان که بی اجازه در امور خلافت دخالت می کرد بهبود زیادی نیافت، شواهد تاریخی نشان میدهد که اگر طغرل به حمایت خلیفه نیاسده بود خلافت بغداد، سالها قبل از حمله هلاکو، به همت والای بسامیری برافزوده بود در زبدة التواریخ به این معنی اشاره شده است: «سن تمهید قواعد بغداد برای مستنصر مغرور می کردم و خواستم که بنوعی جا بومعدی را براندازم و قائم را بکشم تا حق در نصاب خود آدام گیرد این ترک (طغرل) جاهل پیامد و سنگ تفرقه در میان انداخت.»<sup>۲</sup>

پس از طغرل، مناسبات خلفای بغداد با البارسلان و ملکشاه طبیعی و عادی بود اولین اقامت ملکشاه و نظام الملک در بغداد در سال ۷۹۷ ع صورت گرفت «در این سفر ملکشاه وزیر خود نظام الملک را به همراه داشت، ملکشاه ابتدا به زیارت قبور و مشاهده ائمه رفت و بعد به حضور خلیفه رسید، خلیفه به وی خلعت پوشانید و «کار بلاد بندگان خدا» را رسماً بدو تفویض کرد، در همین مجلس نظام الملک که در کنار خلیفه جای گرفته بود، امراء را با ذکر عنادین هر یک و میزان ثروت و اقطاعشان به خلیفه معافی نمود.»<sup>۳</sup> روابط عادی بین ملکشاه و خلیفه دوام نیافت در سال ۸۰۵ ع ملکشاه به بغداد وارد شد و وزیر خلیفه (عمیدالدوله) را بحضور پذیرفت «در پاسخ تهنیت وزیر خلیفه، ملکشاه درشتی کرد و وی را سأسور ساخت تا به خلیفه پیغام برد که وی باید بغداد را ترک کند و به هر جایی که میخواهد راهی شود. چون مقتدی برای فراهم آوردن اسباب سفر یک ماه مهلت طلبید، ملکشاه پاسخ داد که «فی الحال باید خارج شود»<sup>۴</sup> بالاخره پس از مذاکرات سختی، ملکشاه با مهلت دهمروزه موافقت کرد، اما پیش از آنکه مهلت سپری شود (چنان که قبلاً گفتیم) سلطان در شرایط مظنونسی جهان را بدرود گفت. سلطان پس از مراجعت از شکار در اثر تب شدیدی درگذشت.»<sup>۵</sup> چنین بنظر میرسد که سلطان توسط شخصی به نام سزدک و به تحریک کارگزاران نظام الملک و یا هواخواهان خلیفه مقتدی مسموم شده است — مساله جانشینی ملکشاه موضوع آسانی نبود برای احراز این مقام چهار پسر سلطان و برادرش تلاش و ستیز می کردند، در چنین اوضاعی خلیفه سعی میکرد با استفاده از اختلافات، موقعیت سیاسی خود را استحکام بخشد بالاخره در سیدان رقابت بر کیارق پیروز شد، خلیفه که نخست در زیر فشار ترکان خاتون و تاج الملک با شهریاری محمود موافقت کرده بود در اثر فشار هواداران نظام الملک به سلطنت بر کیارق تن دارد، بر کیارق پس از چندی برای تحکیم موفقیت خود راه بغداد پیش گرفت و از خلیفه خواست که نام او را در خطبه ذکر نکنند، خلیفه نیز قبول کرد ولی چندروز بعد، در محیط پر تشنج و تحریک بغداد مرگ نامنتظره و مظنون خلیفه اعلام شد به این ترتیب پس از مرگ نظام الملک، ملکشاه و تاج الملک، مرگ مقتدی، چهارمین قتل سیاسی مهم در این دوران بحرانی است مناسبات

۱. سیاست و غزالی، تألیف هانری لاتوست، ترجمه مهدی مظفری، ص ۹ - ۴۱ (به اختصار).

۲. زبدة التواریخ، ص ۹۹.

۳. سیاست و غزالی، پیشین، از ص ۴۶ به بعد (به اختصار).

۴. همان، ص ۵۴. ۵. همان، ص ۲۹.

خلیفه با آخرین شهریاران سلجوقی وضع ثابتی نداشت و خلیفه ناتوان عباسی ناگزیر بود از هر کس قدرت نظامی و نفوذ سیاسی بیشتری را دارد اطاعت کند.

چنانکه دیدیم دوره خوارزمشاهیان نیز مناسبات سلاطین با خلفا همواره دستخوش تزلزل بود و چنانکه در جلد دوم صفحه دوست و هشتاد و دو گفتیم آمد و رفت سفرانیز به بهبود مناسبات خلیفه با سلطان محمد خوارزمشاه منتهی نشد ناصر، خلیفه عباسی و سلطان، که هر دو در گرداب فساد و خودخواهی غوطه‌ور بودند مدام علیه یکدیگر تحریک میکردند و بطور مستقیم و غیر مستقیم مقدمات حمله خانمانسوز مغول را فراهم می‌ساختند تا سرانجام بشرحی که قبلاً گفتیم با حمله هلاکو و تدابیر و تعالیم خواجه نصیرالدین طوسی خلافت پانصدساله عباسی بر افتاد. و این کانون فساد و تحریک و توطئه برای همیشه از صحنه سیاست خاورمیانه بیرون رانده شد. گرد فلسکی محقق شوروی، در کتابی که راجع به سلاجقه آسیای صغیر نوشته است، می‌گوید:

«یکی از وظایف دیوان وزارت، استقرار روابط سیاسی با کشورهای دیگر بود. این دیوان برای اطلاع از اوضاع نظامی و وضع عمومی کشورهای همجوار، غالباً عده‌ای را با لباسهای مختلف برای جاسوسی به ممالک مورد نظر گسیل می‌داشت. در دوره سلاجقه ظاهراً «سلک‌الکتاب» که رئیس منشی‌ها بود، نقش وزیر اسور خارجه را ایفا می‌کرد. منشی‌ها به عنوان دوات‌دار و ترجمان نیز خوانده می‌شدند. و جزو مشاوران و سردان سیاسی به‌شمار می‌رفته‌اند.

بطوری که از شرح حال پدر «ابن بی‌بی» سورخ برسی‌آید، این شخص مترجم بود، و دستورهای سیاسی سلطان وقت را انجام می‌داد.

مترجمین و مسئولین اسور سیاسی، معمولاً از بین اشخاص مبرز و دانشمند انتخاب می‌شدند. این اشخاص از برکت اطلاعات وسیعی که داشتند، به‌نکته سنجی‌ها و رموز سیاسی آشنا بودند. و در گفتگوها و مکاتبات خود دقایق دیپلماسی و سیاست را رعایت می‌کردند. بیشتر سیاستمداران این دوره اهل خراسان بودند. نامه‌ها و سراسلات، غالباً یا فارسی و یا عربی بود. در دوره سلاجقه در آسیای صغیر نیز، مدت‌ها خط و زبان رسمی، فارسی بود. ولی بعدها در اثر اعتراض مردم، زبان ترکی یعنی زبان محلی معمول شد. منشور احکام و سوگندهای سیاسی، مهور به مهر دولتی بود. و به‌طوری که اشاره کردم، به‌عنوان طغرا خوانده می‌شد.

مهر دار: کسی که به‌ر به‌پای احکام می‌گذاشت، مهر دار خوانده می‌شد، و اهمیت بسیار داشت. و چون این اشخاص با جعل مهر و اسبها می‌توانستند کارهای مهمی انجام دهند، مورد نظر متنفذین قرار می‌گرفتند. چنان که شمس‌الدین محمد طغرای هنگامی که بر سر جانشینی سلطان اختلاف بود، سند جعلی مهمی را مهر کرده و بر اثر این اقدام، به‌مقام وزارت رسید...»<sup>۱</sup>

در کتاب داحة الصدور و آية السرور راوندی، وظایف سیاسی یک سفیر یا مأمور زبردست سیاسی چنین تعیین شده است:

### خصوصیات اخلاقی یک مأمور سیاسی

«... چون پادشاه از کار دشمن آگاه نبود، تدبیر او نتواند. که شطرنج باز چندانکه بازی خویش بیند بازی خصم را هم نگرد. و اسباب ظفر و پیروزی دشمن بسیار است. یکی اسید غنیمت که در دل سپاه افتد. دوم کینه که در سینه لشکر به غایت رسد. سوم ترس و بیم که در دل سپاه دشمن افتد. و چهارم اسید صلح که نیت‌های ایشان سست کند. و کینه‌ها کم گرداند. پنجم که رسولی عاقل و سخندان برود، اگر روی آشتی بیند، به نفع لشکر جان‌بین، از دشمن آشتی خواهد تا او بد نیت شود. و از کارها تعافل ورزد. و نهانش خلاف آشکارا شود. و رسول نباید که سلیم طبع و شرمگین یا می دوست یا خواسته دوست، پارسا و سخنگوی و دولت‌دار شاه باید از شمار لشکر دشمن و نیک و بدو دخل و خرج او برسد و معلوم گرداند و دشمن را بترساند و بر زبان براند که پادشاه می‌گوید که من نمی‌خواهم که سب فتنه و خون ریختن من باشم و... نیز نمی‌دانم که تو را آسوخت که مرا دشمن گیری؟ چه بزرگان گفته‌اند دانا آن بود که دشمن را دوست کند و نه دوست را دشمن سرا سپاه کامکار و خواسته بسیار است. و دستوران دانا و مبارزان توانا دارم. اگر دشمن از این سخن خشم گیرد... از هنر و دانش او آمن باش که خشم اندیشه ببرد و کارها به اندیشه باز توان یافت. و از بسیاری عدد باک‌مدار. چه بزرگان گفته‌اند از دشمن هم پشت‌ترس نه از دشمن بسیار.»<sup>۱</sup>

غزالی در نصیحة الملوك از قول سلطانی چنین می‌نویسد: «... او را گفتند از ناشایستگان کدام زیان‌کارترند؟ گفت آنان که به رسولی دهند و از بهر مقصود خویش خیانت کنند. و همه ویرانی مملکت از

### مسئولیت نمایندگان سیاسی

ایشان خیزد. چندانکه اردشیر گفتی چند خون‌هاست که بریخته‌اند و چند لشکرهاست که هزیمت کرده‌اند و چند اهل حرمت است که پرده‌ی ایشان دریده‌اند و چند خواسته که غارت کرده‌اند و چند سوگند آن که دروغ کرده‌اند به خیانت‌های رسولان و ناشایستگی ایشان...»

سپس می‌نویسد:

«چون ملوک عجم کسی را به رسولی فرستادندی به ملکی، دیگر جاسوسی با وی نفرستادندی تا بشدی و هرچه آن رسول گفته بودی و شنیده بودی همه بنوشتی. چون رسول باز آمدی، با نبشته مقابله کردندی. اگر راست آمدی و دانستندی که آن مرد شایسته است، آن‌گاه به رسولی نزد دشمن فرستادندی...»<sup>۲</sup>

۱. داحة الصدور و آية السرور (راوندی)، به تصحیح اقبال دمیروی، ص ۲۱۷.

۲. نصیحة الملوك، بی‌شون، ص ۱۶۵.

## طرز پذیرایی از نمایندگان سیاسی در بغداد

این مسکویه در کتاب خود تجارب‌الامم طرز پذیرایی و تشریفات سیاسی را که در دربار خلفای عباسی معمول بوده است تا حدی روش می‌کند. وی می‌نویسد: در سال ۳۰۵ دوفرستاده از جانب پادشاه روم و از راه فرات به مدینه‌السلام (بغداد) آمدند و تحف و هدایای سهمی همراه داشتند. آنها در روز دوشنبه دوم محرم وارد شده و در خانه صاعد بن مخله منزل گزیدند. ابوالحسن بن الفرات (وزیر خلیفه) بدانجا رفت تا فرش و اثاث و سایر لوازم مورد احتیاج آنها را از سرکوب و خوراکی و شیرینی و غیره برای آن دو و همراهان فراهم سازد. آنها استدعا نمودند به خدمت المقدر برسند تا پیامی را که آورده‌اند به او ابلاغ نمایند. به ایشان گفته شد که ملاقات خلیفه کاری است دشوار و پیش از ملاقات وزیر او، و اعلام منظور خود به وی، ملاقات خلیفه غیر مقدور است. وقتها اوست که می‌تواند در این باره تصمیم بگیرد. سپس ابوعمر که از سرز همراه آنان بود، از وزیر تقاضای وقت ملاقات آنان را نمود. وی روزی را برای این کار تعیین کرد. وزیر دستور داد که از خانه صاعد تا محل اقامت وی را سربازان صف‌آرایی کنند و از در ورودی منزل تا مکان پذیرایی، غلامان و سربازان و نواب و حاجبان مخصوص بایستند. در یکی از جایگاههای منزل موسوم به دارالبستان که با سقف‌های تذهیب کاری شده و فرش و پرده‌های زیبا که بهای آن سی هزار دینار بالغ می‌شد آراسته شد و از هر جهت وسایل تزیین و آرایش منزل فراهم گردید. و خود در نمازخانه بزرگی برمسند بلندی قرار گرفت و در اطراف او خدمتکاران جای گرفتند. (فرماندهان و اولیای امور در داخل محوطه اجتماع نمودند. در این حال دو فرستاده رسیدند. کثرت جمعیت و سربازانی که در مسیر آنها قرار گرفتند، موجب حیرت و تعجب سفرگردید.

سپس مسکویه وضع سالن و صحن خانه و مکان جلوس وزیر و فضای باغ را که پر از رجال سیاسی بود، با دقت کامل و به تفصیل بیان می‌کند یک نفر مترجم همراه آنان بود و برای آنها مسایل مختلف را ترجمه می‌کرد و توضیح می‌داد. آنها گفتند برای شرفیابی به حضور خلیفه و تقدیم هدایا آمده‌اند. وزیر به آنها وعده داد که موقع و تاریخی برای شرفیابی آنان نزد خلیفه تعیین نماید. در روز مقرر سربازان از خانه صاعد که اقامتگاه فرستادگان پادشاه روم بود، تا دارالخلافه با لباسهای فاخر و مسلح، صف‌آرایی نمودند. و ترتیبی داده شد که مدخل و جایگاه خلیفه و سرسرا و راهروها، پر از سربازان و اسلحه باشد.

مسکویه چگونگی رهبری نمایندگان را از راهروها، حیاطها و محوطه‌های مختلف تا حضور خلیفه، و مراتب شگفتی و حیرت آنان را از انبوه سربازان و انواع اسلحه و سهماتی که داشتند، استادانه توصیف می‌کند.

مقتدر بر اریکه خلافت تکیه زد. و رجال و اولیاء امور به ترتیب رتبه و مقام، در دو طرف او ایستاده بودند.

چون دوفرستاده، داخل تالار شدند، زمین را بوسیدند و در جایی که حاجب برای آنها معین کرده بود، ایستادند. آن‌گاه پیام سلطان روم را عرض و هدایا را تقدیم کردند. و وزیر از

جانب خلیفه به آنان پاسخ گفت. و به این ترتیب ملاقات سفر با خلیفه، پایان یافت. چون از حضور خلیفه بیرون رفتند، روپوشها (مطارف) و عمامه های خز، به آنها هدیه دادند و صدوهفتاد هزار دینار از بیت المال به افسران و فرماندهان برجسته خلعت داده شد. و به هر یک از فرستادگان بیست هزار درهم صلح دادند. آن گاه فرستادگان به همراهی مترجم از سرز کشور بیرون رفتند.

این بود نموداری از طرز پذیرایی خلیفه از نمایندگان سیاسی که با تقلید از روشها و سنن دیرین ایرانیان، در حدود هزار سال پیش صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

ابن فضلان می نویسد که پادشاه اسلاوهیاتی را ماسور می کند که از اسیرالمومنین المقتدر، تقاضا کنند که جمعی را از جانب خود برای آسوختن مسایل دینی و شرایع اسلامی به آن سرزمین بفرستد. پس از مذاکره و گفتگو، خلیفه با تقاضای اسلاوها موافقت می کند و مقرر می شود هیاتی چهار نفری به ریاست ابن فضلان این ماسوریت مذهبی

ماموریت ابن فضلان  
و همراهانش به کشور  
خزر به دستور المقتدر  
خلیفه عباسی<sup>۲</sup>

و سیاسی را انجام دهند. روز پنجشنبه ۱۱ صفر سال ۳۰۹ هجری، ماسورین خلیفه به سعیت کاروانی، پس از گذشتن از دشتهای و بیابانها و رودها و تحمل رنجها و خطرات فراوان، به مقصد می رسد. این سفر طولانی یازده ماه طول می کشد که شرح آن را ابن فضلان با قلمی شیوا در سفرنامه خود نوشته و از برخورد همراهان با گروه راهزنان و حمله لشکر سرما، در کرانه جیحون و مشکلاتی که هنگام عبور از رودخانه ها روی داده است، به تفصیل سخن می گوید. و از آداب و سنن اجتماعی اسلاوها با شگفتی و تأسف یاد می کند. ابن فضلان وقتی زنان را پهلوی سردان دید، ناراحت شد. و از بدن برهنه آنان به وحشت افتاد. به آنها می گفت خود را بپوشانید. در صفحه ۲۰۷ رساله خود می گوید: «همواره کوشش داشتیم که زنها هنگام شنا، خود را از سردان بپوشانند. ولی موفق نمی شدم...» او از شنیدن کلمات کفرآمیز از کفار، به خدا پناه می برد... نسبت به مردمی که خود را پس از بول و غایط و جنابت نمی شستند، اظهار تأسف می نمود. بسیار اتفاق می افتاد که زنان با عورت باز، از برابرش می گذشتند و او با خشم و نفرت روی خود را می پوشانید... چون یکی پرسید: «آیا پروردگارتان دارد؟» برای او طلب آرزو کرد چون متوجه شد که مردها ریش خود را می کنند و سبیلها را آزاد می گذارند ایشان را به بز تشبیه می کرد... ابن فضلان می نویسد، مقصود هیأت اعزامی آشنا نمودن اهالی، به امور دینی بود. ولی در این راستا فراوان کرد و تنی چند مسلمان شدند. ولی چنان که می دانیم آرزوی او و خلیفه تحقق نیافت. او در این سفر تاریخی از مسکوک رایج بعضی از بلاد، از جمله از درهم های غطریفی، لباس مردم و طرز زندگی و آداب و رسوم، وضع مسکن و خوراک و پوشاک و معتقدات مردم آن سامان سخن می گوید و به پادشاه اندرز می دهد که از عنوان پادشاهی درگذرد «زیرا پادشاهی خدا را سزا است.» وی از کوتاهی شب و درازی روز در آن مناطق، و مشکلاتی که از این جهت، در گزاردن نماز مغرب و نماز صبح روی می دهد با شگفتی یاد می کند. ابن فضلان از درجه و میزان تأثیر تبلیغات خود در پادشاه سخنی نمی گوید و می نویسد به پادشاه اسر کردم «پاسخ سلام امیرالمومنین خلیفه را بدهد.»<sup>۳</sup>

## نماینده سیاسی در کشور همجوار

به موجب فرمان ذیل پادشاه خوارزم (ظاهراً ایل ارسلان) یکی از سرداران سلطان محمد بن محمد سلجوقی را از طرف خود به عنوان «وکیل دری» در دربار پادشاه مزبور که در عراق سلطنت داشته

است، تعیین می نماید، نام این سردار امیر سپهسالار عزالدین بوده است. به طوری که عماد کتاب در تاریخ السلجوقیه می نویسد: «وکیل در کسی بوده است که در هر موقع می توانسته است به حضور سلطان رفته و اخبار مهم و نامه های فوری را به عرض برساند، و جواب را دریافت و ابلاغ نماید. مرتبه و کیل دری بالاتر از مرتبه حاجب بوده است. و کیل در می بایست شخصی بلیغ و خوش بیان و با اخلاق و خصوصیات احوال سلطان آشنا باشد. به طوری که از فرمان زیر مستفاد می شود، و کیل در مانند نماینده مختار و یا سفیر سلاطین و پادشاهان، واسطه ابلاغ پیغام و وسیله انجام کارهای طرفین بوده است. چنان که در یکی از نامه ها که رشید و طواط به یکی از اسرای خراسان می نویسد، این عبارت را می نگارد «... و به صدق عنایت آن بارگاه همایون واثق باشد. و این دوستدار را در همه احوال نایب و وکیل در و تیماردار مهمات خویش شناسد.»

در نامه ای که به سلطان عراق نوشته شده است، پس از مقدمه ای چنین می خوانیم: «... واجب دیدم بر سنتی که میان انصار دعوت و اولیاء دولت معهود است رفتن. و یک کس را از ملازمان حضرت و مجاوران خدمت او که از صدق اخلاص به درجه اختصاص رسیده ... تعیین کردن، که تا میان ما و مجلس اعلامه الله واسطه خیر باشد و حاجات و ملتزمات و مهمات را... به وقت پیش سریر اعظم عظمه الله عرضه کند... و هیچ دقیقه از دقائق مناصحت و هیچ لطیفه از لطافت مخالفت فرو نگذارد... رقم اختیار در این معنی بر امیر سپهسالار عزالدین... افتاد که چون بدان حضرت بزرگوار رسد و عهد خدمت ما تازه گرداند، در آن حضرت نایب و تیمار دارنده ما باشد. و رسالات و مکتوبات ما به هر وقت که وارد گردد عرضه کند... آنک مصالح اعمال و مناهج اعمال ما بدان متوسط است بنویسد و ما را اعلام دهد... چه «الشاهدیری سالیری الغایب» و حقیقت شناسد. که چون او در این مهم که از امهات مهمات است، شرط حقگزاری و رسم امانت داری به جای آرد... امداد صنایع ما در حق او مترادف تر باشد.»<sup>۱</sup>

گاه امراء و سلاطین برای تحکیم بنیان دوستی یا رفع شبهات و سوء تفاهات همراه پیک یا رسول نامه ای مشروحي نیز می فرستادند:

سابقاً از مناسبات سیاسی و نامه های متبادله بین سنجر و خلیفه سخن گفتیم، بطوری که از نامه مشروح سلطان سنجر به شرف الدین انوشیروان خالد، وزیر المسترشد بالله خلیفه عباسی بر می آید، در عهد سلطان سنجر عده ای از نیک اندیشان که از نزدیک شاهد و ناظر مظالم و مفاسد خلفای عباسی بودند، به گوش سلطان می خواندند که اینان شایسته نشستن بر بسند امیرالمؤمنین نیستند. و بساید مرد صالحی را از علویان به جای آنان برگزید. ولی سنجر که خود در گرداب فساد غوطه ور بود، با این نظریات روی موافق نشان نمی داد. و نوشته او به وزیر خلیفه، سوید

روابط سلطان سنجر  
با خلیفه عباسی

این معناست: «... و دیگر آنچه می نمودند که کسی دیگر از آل عباس یا از علویان اختیار باید کرد. ایزد تعالی داند که این سخن بیهوده نزدیک ما عظیم مستنکر است. و گوینده را زجرها فرموده ایم که هرگز این صورت نبندد که ما مذهب و معتقد خود نگردانیم و از اساسان خویش که فوز و نجات دو سرای در شایعت ایشان داریم، برگردیم. و اگر سرای عزیز (یعنی دستگاه خلافت) در توقیر و احترام جانب ما بر سنت پدران خود بخواهد رفت، ما باری در طاعت داری و متابعت و سوالات خاندان بزرگ عباسی، بر سنت پدران خویش خواهیم رفت. و تا باشیم چنین خواهد بود...»<sup>۱</sup>

در دوران سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه مناسبات دربار ایران با خلیفه عباسی سخت تیره شد رفتار غرور آمیز و سفیهانه سلطان محمد خوارزمشاه با سهروردی سفیر خلیفه، خواندنی و عبرت آموز است:

وقتی که شیخ شهاب الدین سهروردی از جانب خلیفه الناصر الدین الله به عنوان سفارت به حضور خوارزمشاه بار یافت، سلطان از سر کبر و غرور رعایت ادب نکرد. بلکه چون سفیر «به خرگاه فلک اشتباه درآمد، خوارزمشاه را دید بر نهالچه نشسته، جاسه های بی تکلف پوشیده. شیخ به طریق سنت سلام کرد و پادشاه از غایت نخوت جواب نداد. و نگفت که بنشین. و شیخ همچنان بر پای ایستاد و به عربی خطبه خواند...»<sup>۲</sup> همین پادشاه سبک مغزی تدبیر را، در دوران شکست و نگون بختی در جزیره آپسکون بی کفن به خاک سپردند. در حالی که سلاجقه آسیای صغیر با مردم و خلفا رفتاری سازش کارانه داشتند و مظالم و مفساد خلفا را نادیده می گرفتند به حکایت ابن بی بی وقتی که شهاب الدین سهروردی به عنوان سفیر، از جانب الناصر الدین الله خلیفه عباسی (۴۷۵-۶۲۴) مشهور شهر یاری به علاء الدین کیتباد پادشاه سلجوقی روم تقدیم کرد، سلطان «دست او را بوسید و با احترام و توقیر تمام وی را به قوتیه وارد کردند. تا در قوتیه بود سلطان به کرات به زیارتش استسعار یافت. و از تأثیر نفس او چنان شد که می خواست: «چون ابراهیم ادهم طریق عیسی سریم پیش گیرد.» شیخ او را منع فرمود و در اثر نصایح و ترغیب او به عدل و دادگستری، سلطان از لباس نخوت و غرور و عجب و غفلت به کلی منسلخ شده. و چون جان فرشته، همه خیرگشته است...»<sup>۳</sup>

برای آن که خوانندگان به اهمیت نقش رسولان، که در عین حال عمل منہیان و جاسوسان را نیز انجام می دادند واقف شوند، یادآور می شویم در ایامی که آتسز علیه سنجر به پا خاسته بود، سلطان سنجر ادیب صابر شاعر را، به رسولی نزد وی می فرستد. رسول سزور ضمن انجام مأموریت، دریافت که آتسز دو نفر از اسماعیلیان را با پول فریفته است و آنها را به سرو فرستاده تا سلطان را به طور ناگهانی هلاک کنند. سلطان سنجر در نتیجه گزارش ادیب صابر، به سوق از خطر رست. ولی در عوض،

۱. همان، ص ۵۸.

۲. روضة الصفا، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۹.

۳. فروزانفر، شرح حال مولوی، ص ۲۵، (نقل از تاریخ ابن بی بی، ص ۹۵).

رسول وظیفه‌شناس به‌اسر آنسز به‌جیحون افکنده شد (نیمه اول قرن ششم هجری<sup>۱</sup>).

فخری در تاریخ خود از اهمیت رسول و «سفیر» سخن می‌گوید و می‌نویسد: «از فرستاده می‌توان به‌حال فرستنده پی برد. یکی از حکما گفته است، هر گاه حال شخصی بر شما پوشیده است و به‌میزان عقلش آگاه نیستند، به‌نامه و فرستاده او بنگرید. زیرا این دوگواهی هستند که دروغ نمی‌گویند. رسول باید عاقل باشد تا راه راست را تمیز دهد. و از برکت امانت‌داری و پارسایی به‌فرستنده خیانت نکند و به‌سال و مقام فریفته نگردد...»<sup>۲</sup>

### اهمیت نمایندگان سیاسی

«... باید که رسولی که به‌جایی فرستی، زیرک و دانا و هشیار و گویا و فصیح و توانا باشد. و ظاهر و باطن او به‌عفت و دیانت آراسته باشد و هرچه گوید از سرعقل گوید. که دشمن همچنان که او را بیند، مرتبه تو را از فرستاده تو به‌دلایل فراست و براهین کیاست معلوم کند. و دیگر باید او را ثروتی و مالی باشد تا هرچه دشمن به‌او دهد، در چشم او حقیر و صغیر نماید. دیگر باید که شجاع و مردانه باشد...»<sup>۳</sup>

### عقیده رشیدالدین در مورد نمایندگان سیاسی

پذیرش سفرا نزد مغولان از اختیارات انحصاری فرمانروا نبود. شاهزادگان و وزراء نیز مجاز بودند که سفرای خارجی را به‌حضور بپذیرند. اما این اختیار ظاهراً هیچ‌گاه به‌حکام داده نمی‌شد.

### پذیرش و اعزام سفرا در عهد مغول<sup>۴</sup>

بدینگونه ابوسعید در دوران زمام‌داری پدرش و با اجازه او، با یساور فرمانروای ساوراءالنهر درباره‌ی ورودش به‌خراسان مذاکره کرد. و نیز اسیر چوپان ندیم ابوسعید سفرای سلطان مصر، پاپ ژان بیست و دوم و قآن را به‌حضور پذیرفت.

... در دوران قآن‌ها، یعنی هنگامی که حکام مناطق غربی تا حدی استقلال عمل داشتند، وضع‌طور دیگر بود. در آن‌سوق بایجوسی توانست پیاسه‌هایی را که به‌او خطاب شده بود، بپذیرد. اما احتمال می‌رود که وی ورود سیمون و آسلین سفرای پاپ را به‌کیوک‌گزارش داده باشد. ارغون نیز در سال ۶۴۱ ه. با فرستادگان سلاطین سلجوقی آسیای صغیر، و اسرای ایوبی شمال سوریه (که تا آن‌وقت مغلوب مغولان نگردیده بودند). مذاکره کرده است. معمولاً مردان به‌عنوان سفیر اعزام می‌شدند. تنها داود پنجم پادشاه گرجستان یک‌بار زنان را به‌چنین ماسوریتی فرستاد.

مغولان عدم تعرض به‌سفرا را، برخلاف بسیاری از شاهان شرق‌زمین در آن زمان، وظیفه‌ای مقدس می‌دانستند. تنها در هنگامی که به‌فرستادگان آنها در خارجه تعرض شده بود، آنان از این وظیفه مقدس عدول می‌کردند. حتی بایجوکه نخست قصد قتل سفرای پاپ را داشت، با توجه به‌عواقب آن، از این کار صرف‌نظر کرد. مغولان حتی برای ایلچیان و مبلغین دینی که هیچگونه ادعای سفارت نداشتند،

۱. ترکستان‌نامه، پیشین، ج ۲، ص ۶۸۹. ۲. تاریخ فخری، پیشین، ص ۹۳.

۳. سلیم، غلامرضا، «در باره رشیدالدین فضل‌الله»، تعلیم و تربیت، ص ۱۷۸.

۴. تلخیص از: برنولد اشپولر، تاریخ مغولی، ترجمه میرآفتاب، ص ۳۶۲.



حقوق مخصوص سفرا را قایل بودند (چون ویلهلم فن روبروک). و آنها در این صورت با وسایل دولتی مسافرت می کردند. و بزرگان و حکام مناطقی که رسولان از حوزه قدرت آنها عبور می کردند، موظف بودند از آنان پذیرایی کنند... برای سفرا در طول راه، آواز خوانده می شد. و به این ترتیب به آنها ادای احترام می گردید... سفیر را در ساختمانی که محل سفرا بود، مسکن می دادند. و گاه سفرا را در خیمه های کوچک می پذیرفتند. و پذیرائی به طور محدود صورت می گرفت. ژان می نویسد که غذایی که به چهار نفر داده می شد، به زحمت کافی بود که یک نفر را سیر کند. طعام ویلهلم از گوشت گوسفند، حریره ارزان، و آبجو تشکیل می شد. پس از آن که او، نزد سنکو از این وضع شکایت برد، شراب، آرد و روغن نیز به او دادند.

مغولان، هیات هایی را که اعضای آن متعدد بودند به سبب مخارجی که به وجود می آمد، با میل نمی پذیرفتند. چون تفتغا، خان دشت قبچاق (در سال ۳۰۳ م). هیئتی مرکب از ۳۲۵ تن به حضور غازان فرستاد، ایلیخان به تمسخر گفت، که این گروه برای فتح مناطق مودد نظر کوچک، و به عنوان فرستادگانی برای مذاکره بسیار است.

برای هر یک از سفرا تعدادی خدمتگزار می فرستادند. سفرا پس از ورود، مورد پرسش و جستجو قرار می گرفتند. وزیر مالک، کار بازجویی را به عهده داشت. سفرا قبل از حضور به خدمت فرمانروا، ناچار بودند خواسته خود را طی نامه ای معروض دارند. و آن نامه را با سکتوب هایی که از ولینعمت خود آورده بودند، حضورخان مغول تقدیم کنند. ترجمه نامه ها غالباً اشکالاتی فراهم می کرد. تشریفات پذیرایی سفیر، بسیار بود. لباس آنان جستجو می شد که کارد و سلاح دیگر با خود نداشته باشند. نگهبانانی که زیر بازوی سفیر را می گرفتند، در عین حال مراقب او بودند. سفرا می باید لباس فاخری بپوشیدند. در فاصله یک تیررس از اسب پیاده شود. درجه احترام و نحوه پذیرایی سفرا، فرق می کرد. گاه در آغاز شرفیابی، ترجمه سکتوب سفیر به وسیله وزیر برای فرمانروا خوانده می شد. گاه گفتگوهایی بین طرفین صورت می گرفت. و درحین شرفیابی، خان شخصاً جامی از شیر اسب به آنها تعارف می کرد. آنها می توانستند در صورت عدم تمایل، از نوشیدن خودداری کنند. سفرا، معمولاً هدایایی همراه خود می آوردند. سفرا پس از پایان شرفیابی، خیمه یا قصرخان را ترک می کردند. و نگهبانان خان، آنها را تا منزلشان بدرقه می کردند. سفیران می توانستند با سردم گفتگو کنند. مدت اقامت سفرا در هنگام ورود معلوم می شد. و هنگامی که می خواستند قصرخان مغول را ترک گویند، نیازمند به اجازه فرمانروا بودند. در این هنگام، معمولاً «پاسخ فرمانروا را برای مخدم خود می بردند. به نمایندگان سیاسی، در آن ایام بیشتر به عنوان پک جاسوس و ماسور گردآوری اطلاعات می نگرستند و به همین مناسبت نمایندگان سلطان مصر در مقررخان و فرستادگان ایلیخان در دربار سلطان مصر با مشکلات گوناگون روبرو می شدند. اما سفرای غازان را که اسلام آورده بود در سال ۷۰۰ ق. سلطان سلوک به خوبی پذیرفت. در روز شرفیابی، آنان، از میان هزارتن مشعلدار که دوردیف صف کشیده بودند، گذشتند. و پس از تقدیم نامه و تبادل هدیه ها بازگشتند.»<sup>۱</sup>

## سفارت مجیرالدین خوارزمی به دربار سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی

چون سلطان جلال‌الدین بشهر سراغه رسید با وزراء و اکابر و سرلشکران و مدیران دولت خود در تقدیم مصالح رائی زد، صلاح چنین دیدند که با سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی ملک روم راه مصادقت گشاده گرداند قاضی القضاة مجیرالدین طاهر بن خوارزمی را جهت اتمام آن مهم بخدمت سلطان فرستاد... «در این حال صدر معظم، عالم مجتهد قوام‌الملک مجدالدوله والدین... را سوی آن حضرت توجه دادیم و بر زبان رسالتی بازنماید و فتح باب بموافقت و یگانگی واجب دارد. مجلس سامی سخن او را بسمع رضا اصفا فرمایید... الخ در محروسه قیصریه بخدمت رسید، سلطان در اعزاز مقدم شریفش مبالغت تمام فرمود و روز بار قیام فرمود و سلام و معانقه رفت، چون اداره رسالت از آغاز به انجام رسید، از جریان امور و کیفیت احوال و واقعات استیلائی مغول و مقابله سلطان جلال‌الدین با ایشان استخبار کرد، مدتی قاضی مجیرالدین بخدمت سلطان اقامت نمود و حجاب بیابنت را از میان جانبین سرتفع گردانید، و قرار رفت که دختر سلطان جلال‌الدین را که از همشیره اتابک ابوبکر بن سعد داشت ناسزد بلکه غیاث‌الدین کیخسرو کنند، چون زمان مفارقت گشت نامه‌ای از انشای طغرانی اسدآبادی در جواب آن مکتوب فرستاد ملخص آن اینست... چون خطاب بزرگوار که مایه مباهات و افتخار بود رسید شوقی که در سینه ممکن بود افروخته گشت و جانب محروس صدر کبیر عالم مجیرالدوله والدین طاهر رسید و مشافهات شریف رسانید، آن امیر سپهسالار صلاح‌الدین مستعد خدمت گشت، توقع مستحکم است، که آنچه گوید و نماید گفته این مخلص شمرند و بتواتر بمخاطبات متأكد گردانند تا این مخلص برجاهد خدمت مستمر باشد. چون قاضی مجیرالدین بسیواس رسید مرضی مهلک بر ذات شریفش غارز شد و روی در نقاب تراب کشید، صلاح‌الدین تحف و هدایا را به خطه اخلاط در وقتی که سلطان جلال‌الدین بمحاصرت آن مشغول بود رسانید.» ولی از این سفارت چنانکه انتظار میرفت نتیجه مطلوب بدست نیامد، جلال‌الدین، در اثر افراط در میگساری و نداشتن برنامه سیاسی و نظامی مشخص از قدرت و نیروی سلحشوری خود چنانکه باید استفاده نکرد و در راه ایجاد جبهه واحدی علیه مغول قدمی برنداشت و نیروی خلق را به چیزی نگرفت.

## رفتار ناهنجار جلال‌الدین منکبرنی با نمایندگان سیاسی علاءالدین کیقباد

در بحرانی‌ترین ایام تاریخی یعنی پس از حمله مغول، علاءالدین کیقباد سلجوقی بحکم عقل و مال‌اندیشی بر آن شد که مناسبات خود را با سلطان جلال‌الدین منکبرنی بهبود بخشد. با این نیت عده‌ای از رجال سیاسی دربار خود را با تحف و هدایا و «سی استر بار اطلس و خطائی و قندز و سمور و اجناس دیگر باسی نفر غلام با برگ و عدت، و صد سراسب و پنجاه سراسر با حملهای اطلس ارسال کرد.» ولی جلال‌الدین که سری پرغرور داشت در این ایام تیره و تار بجای آنکه دست حریف نیرومند خود را به گرمی بفشارد و پیمانی علیه دشمن مشترک متعقد کند، نمایندگان علاءالدین را بر آن داشت که «آن تحف و لطایف را همچون تقدیم دعایا نقدینه کنند و شمس‌الدین آلتونبه با حاجب خاص

در سوقف عرض بایستند و بزانو درآید، آنکه حاجب هرچه آورده اند یک یک بر ملا بر مردم شمارد و داضی نشدند که سلطان علاءالدین را از اکفاء و اقربان خود گیرند...» پس مجازات را بر وجهی کردند که لایق نبود و رسل را تکلیفی کردند که طاقت آن نداشت، و دیگر آنکه دختر سلطان را جهت پسر علاءالدین خواستند تا بدان واسطه الفت مؤکد گردد، اجابت نکردند... «در باب اخذ ارزوم نیز از وی اجازت خواستند.» در خشم شد و سوافقت نکرد مؤلف مینویسد: «ومن روزی پیش شرف الملک درآمد، رسولان روم را آنجا دیدم نشسته، با ایشان درشتی در خطاب می کرد و می گفت: اگر مرا سلطان اجازت دهد بنفس خود تنها به ولایت شما درآیم و بلشکر خود همه را بگشایم از این نوع کلمات می گفت، چون ایشان بدرآمدند گفتم: سبب آن درشتی چه بود؟ پادشاهی باحسان و ولا و محبت آغاز کرده است و رسولان وی پیاپی میسرسند و دم اخلاص می زنند؛ گفت: جمله تقدیمهایی که بمن آورده اند به دوهزار دینار نمیرسد.»<sup>۱</sup> از این جمله پیداست که وزیر پول پرست سلطان، در تیره کردن روابط دوشهریار سهم بزرگی داشته است... پس رسولان سلطان علاءالدین با جوابهای غیر مرضی... مراجعت کردند... چون بمیان راه بلاد روم رسیدند رسولان علانی اعلام کردند که این سعی... بمثابت ضرب جدید بار داشت... پس سلطان علاءالدین به ملک اشرف میل کرد، و کمال الدین کامیار را پیش وی فرستاد و اعلام کرد که: این شخص که من در مخالفت او رغبت کردم... بزه تر و خشک، ابقا نمی کند و پیش او شاه و گدا به یک نرخند... دانستم که رد او جز بحدسیف نامسکن است...»<sup>۲</sup>

**ایلچی یا مامور صلح** (از لفظ ایل - صلح، انقیاد) و پسوندچی. تقریباً مرادف صلح چی و صلح ساز و مأمور در ایجاد انقیاد و مصالحه به کار رفته است.

ایلچی در عهد مغول عنوان مأمور صلح و فرستاده مخصوص جهت استقرار مصالحه بین قبایل و طوایف مغول و ترک بوده است. و نیز فرستاده مخصوص و فوق العاده ای که بر حسب استدعای سلاطین و شاهان و ساکینان از جانب خان، به ولایات می رفته و به دعاوی مردم و رفع ظلم، از آنها رسیدگی می کرده است. چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم می گرفته اند، گاه وجود آنها سبب مزید تکلیت می شده است. غازان خان جهت آمد و شد ایلچی ها مقررات و قواعدی وضع نموده و در دفع جور و تعدی آنان اهتمام کرد. بعدها مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه (قبل از مشروطیت) ایلچی، عنوان سفیر و رسول رسمی، که از طرف پادشاهان، به دریا دیگر سلاطین می رفته است، بوده. و غالباً وزرای مختار ایران در دربار سلاطین اروپا عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص داشته اند. و ورود و پذیرائی ایلچی در دربار سلاطین، تشریفات و مقرراتی خاص داشته است که نمونه بعضی از این تشریفات، در سفرنامه ها و کتب تاریخی آمده است. در دربار صفویه و قاجاریه، غالباً ایشیک آقاسی باشی، ایلچی خارجی را به حضور می برده است.»<sup>۳</sup>

۱. همان کتاب، ص ۲۳۴ به بعد.

۲. دایرةالمعارف فادسی، پیشین، ص ۲۴۴.

## مزاحمت ایلچیان

اعزام نمایندگان و رسولان به اطراف و جوانب مملکت، از دیرباز در ایران معمول بود. و سلاطین و حکام و وزرا و سایر مسئولین اسور، گاه و بی‌گاه اقدام به اعزام ایلچی می‌کردند. ولی این کار، در دوران تسلط مغولان به صورت ناسطوب و مبتدلی درآمده بود. تا جایی که به گفته رشیدالدین فضل‌الله «تمامت خوانین و شهزادگان و اسراء اوردو و اسراء هزاره و صده و شصتگان ولایت و قوشچیان و پارسچیان و اختاچیان و قرچیان و ایداچیان و دیگر اصناف که به هر شغلی منصوب بودند، به هر مصلحتی اندک و بسیار، ایلچی به ولایات می‌فرستادند.» بطوری که در شهرها و اردوها غالباً عده زیادی به نام ایلچی بودند که نه تنها مزاحم مردم بیچاره محلی بودند، بلکه اکثر اوقات مزاحم مسافران و بازرگانان و سایر طبقات نیز می‌شدند. و به نام این که کارمهمی دارند، اسب و وسایل سفر آنان را به زور می‌گرفتند. و گاه آنان را در بیابانی مخوف به حال خود می‌گذاشتند و گاه دزدان حرفه‌ای نیز از آشننگی اوضاع اجتماعی استفاده کرده خود را به صورت ایلچی درآورده و کاروانیان و مسافران را می‌زدند و هستی آنها را به یغما می‌بردند. و گاه بدون احتیاج، از مردم اسب و الاغ می‌گرفتند و به دیگران می‌فروختند. بطوری که رشیدالدین فضل‌الله متذکر شده «... و گاه می‌بود که در شهری، به دیوان قرب دو یست صندلی، از آن ایلچیان نیاوندی و حکام گفتندی که مهم هر کدام که ضرورت تر است بیشتر بسازیم. ایلچیان بدان سبب با همدیگر خصومت می‌کردند. و آنکه غالب می‌آمد، حکام به حمایت او از دست دیگران خلاص می‌شدند. و اندک مهلتی به وی می‌دادند و خدمتی از آن او می‌کردند... در آخر سال تمامت آن ایلچیان کارها ناساخته... مراجعت نمودندی و انواع خلل و مضرت که به واسطه ایلچیان واقع می‌گشت، زیادت از آن بود که شرح توان داد»<sup>۱</sup> عصر مغول از جهت تعدی و تجاوز عمال و مأمورین به جان و مال مردم، یکی از تاریکترین ایام تاریخی ایران است.

سعدی که در عصر مغول در فارس می‌زیسته است، در ابیات زیر، رفتار ناهنجار عمال ستمگر را مجسم می‌کند.

دزدی بی تیر و کمان می‌کند	عامل ظالم به سنان قلم
این همه بیداد شبان می‌کند	گله ما را گله از گرگ نیست
دزد، که ناطور همان می‌کند	چون نکند رخنه به دیوار باغ

## بیدادگری ایلچیان و شحنگان و حکام به عموم طبقات

تا قبل از عهد غازان خان ایلچیان و شحنگان مانند میهمانی ناخوانده مزاحم مردم می‌شدند. و چون عموم طبقات مردم از این میهمانان متنفر بودند، «چربیان» یعنی پست‌ترین عمال ظلم و جور، از این آشننگی به نفع خود استفاده می‌کردند. و همین که ایلچی یا مزاحم دیگری وارد شهر می‌شد، او را به جلو انداخته به پیش از دو یست خانه رجوع می‌کردند. و از هر یک مبلغی می‌گرفتند. و بالاخره ایلچی را به خانه کسی که با او سیانته خوبی نداشتند، وارد می‌کردند. سپس از همسایگان زیلو، جامه خواب، غزغان و سایر مایحتاج را به زور می‌گرفتند.

و با این که بردن این اشیاء صورت اسامی داشت، معمولاً یا رد نمی کردند یا چیزی که پس می دادند، قابل استفاده نبود. در نتیجه این احوال، مردم به خانه سازی و عمران و آبادانی توجه نمی کردند. و آنها که خانه ساخته بودند، اسم گورخانه، رباط و مدرسه بر آن می نهادند تا شاید از مزاحمت ایلچیان در اسان باشند. ولی این تدابیر مؤثر نبود. حتی جمعی از مردم درهای خانه خود را برداشتند و در زیر زمین سمر دشواری تعبیه کردند. با این حال ایلچیان به یاری چریبان، دیوار خانه مردم را سوراخ کرده، به زور وارد می شدند و تمام مایملک مردم را به یغما می بردند. و هیچ یک از اسرا و وزراء و حکام به فریاد مردم نمی رسیدند.<sup>۱</sup>

**اعتراض مردی به روش** به طوری که رشیدالدین فضل الله نوشته: «روزی سردی پیر از کدخدایان صاحب ناموس به دیوان آمد و می گفت ای اسرا و وزراء حکومت، در عهد مغول و حکام، روا مدارید که من سردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من به سفراند و هر یک عورتی جوان در خانه گذاشته و دختران نیز دارم و ایلچیان به خانه من فرو آمده اند. همه جوانان چابک و خوب روی و مدتی شد تا در خانه من اند. آن زنان ایشان را می بینند... من شبانروزی ایشان را نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردم را همین حالت واقع است. چنان که می بینم چون تدبیر برین نمط است، تا چندسال دیگر در این شهر یک بچه حلال زاده به دست نیاید.»<sup>۲</sup>

... سپس حکایت کرد که در عهد سلاجقه در حدود نیشاپور اسراء و ترکان در خانه های مردم به زور فرود می آمدند... روزی ترکی در خانه ای آمد تازه عروس زیبایی دید و در او طمع کرد. خواست سرد را به بهانه آب دادن اسب از منزل بیرون کند. ولی سرد که متوجه جریان بود، از خانه بیرون رفت و عروس خود را با اسب به کنار آب فرستاد. اتفاقاً شاه، نوعروس را در حالی که مشغول آب دادن اسب بود، مشاهده می کند و علت را می پرسد. زن جواب می دهد به واسطه ظلم تو. و مشکل خود را مفصل می گوید. شاه متأثر می شود و دستور می دهد مأموران برای خود اردو بزنند و منزل بسازند و مزاحم مردم نشوند.<sup>۳</sup>

رفتار ظالمانه مأمورین با مردم تا عهد غازان خان ادامه داشت. وی به این اعمال ناروا پایان بخشید و دستور داد در شهر ایلچی خانه ها ساختند و فرش و کلیه مایحتاج زندگی آنان را تأمین کردند.

کم کم نام سشوم و ننگین «چریبان» روبه فراموشی رفت و مردم از سرفراغت و بدون بیم و هراس به ساختن ابنیه و آثار مشغول شدند. و کسانی که از بیم مزاحمت ایلچیان ترك شهر و دیار کرده بودند، به نسکن و ساوای دیرین بازگشتند. و قیمت خانه ها بالا رفت. تا جایی که رشیدالدین فضل الله می گوید: «خانه ای که پیش از این به صد دینار بود، این زمان به هزار دینار نمی دهند.» در جای دیگر می نویسد: «... چون حکم نیست که در راه علوفه ستانند، کسی ایشان را (یعنی ایلچیان را) از دیگر مسافران باز ندادند و به واسطه چنین عدلی شامل عموم خلقی درآسایشند. مغولان و صحرائشینان در یورتها، زارع و تجار، و صادر و وارد

۱. رک، رشیدالدین، تاریخ مبارک غازانی، پیشین، (به اختصار)، ص ۳۵۸.  
 ۲. همان، ص ۳۵۸.  
 ۳. همان، ص ۳۵۹.

در راهها، ایمن، و سکان شهرها و دیهها از سرفراغت به تجارت و زراعت مشغول و تمامت بازن و بچه از میان دل و جان دعای دولت پادشاه می‌گویند...»<sup>۱</sup>

عبیدزاکانی ستمگری مأسوران و مباشران املاک را در آن سالهای تیره و تار ضمن حکایتی هزل آمیز بیان می‌کند:

«دهقانی در اصفهان به درخانه خواجه بهاء‌الدین صاحب دیوان رفت، با خواجه سرا گفت که با خواجه بگوی که «خدا بیرون نشسته است با تو کاری دارد.» باخواجه بگفت. به احضار او اشارت کرد. چون درآمد پرسید: تو خدائی؟ گفت آری. گفت چگونه؟ گفت: حال آن که من پیش، ده‌خدا، باغ خدا و خانه‌خدا بودم. نواب تو ده و باغ و خاله را از من بستند «خدا ماند.»<sup>۲</sup>

قوشچیان و پارسچیان: در عهد مغول عده‌ای به نام «قوشچیان و پارسچیان» مأسوریت داشتند که هر سال از جاهای معینی عده‌ای چهارپا یا به اصطلاح آن روز «جانور» بگیرند. ولی این مأسوران دولتی، معمولاً از حدود وظیفه و مأسوریت خود تجاوز می‌کردند. و علاوه بر چهارپایان و علوفه و جوئی که معین شده بود، به زخم چوب از مردم شهرها و دهات تعداد کثیری چهارپا می‌گرفتند. و به این حد قناعت نکرده از گرفتن علوفه، گاه و جو، پول زائد بر میزان مقرر، نیز خودداری نمی‌کردند. و با فروختن چهارپایان مسروقه، پول هنگفتی به دست می‌آوردند. غازان خان به این وضع آشفته نیز پایان داد. و دستور داد که فقط «یکهزار جانور و سیصد قلاده یوز، از ولایات مختلف مطالبه و گسیل دارند. علاوه بر این، اسرا و قوشچی و پارسچی را گفت که عده‌ای معین را برای مطالبه چهارپایان برگزینند، و به آنان تأکید کنند که در راه، مزاحم مردم نشوند و پول و علوفه و اولاغ از مردم شهرها و دهات مطالبه نکنند. با اجرای این دستور، نه تنها دولت به چهارپایان مورد نیاز خود رسید، بلکه عامه مردم از ستمگری مأسورین رهایی یافتند.

در پایان این فصل، رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد «... در اوایل حال یکی دونویت اتفاق افتاد که بعضی از اسراء قوشچی که بروایت می‌رفتند... زیادت گرفتند... ایلچی معتبر روانه فرمود... هر یک ۱۰ هفتاد و هفت چوب زدند همگنان اعتبار گرفته ترك آن شیوه کردند... هر چند از گرگ گوسفندی نیاید، لیکن ظلم ایشان عظیم کم شده است...»<sup>۳</sup> خواجه در جای دیگر از کتاب خود می‌نویسد: «... و شرح نتوان داد که هر سال چند اولاغ درازگوش از رعایا و تجار و غیرهم می‌گرفتند. و چند هزار رعیت را سرودست و پای می‌شکستند. و همواره رعایا در پی اولاغ سرگردان و حیران بودند... و رعایا از برزیگری و کسار کردن باز می‌ماندند...»<sup>۴</sup> پس از مرگ غازان بار دیگر ستمگران بی‌باخاستند و انگلها و مزاحمان به مردم آزاری پرداختند.

نخجوانی در اثر معروف خود دستورالکاتب، تحت عنوان «سبع نزول به خانه‌های رعایا» از روی کمال خیرخواهی به سلطان وقت می‌گوید:

مدتی است تا استماع می‌افتد که... اسراء ارکان دولت و ایلچیان و متغلبان در

۱. همان، ص ۳۶۰.

۲. عبید زاکانی، «کلیات»، پیشین، ص ۸۶.

۳. تاریخ مبارک غازی، پیشین، ص ۱۵۱ به بعد.

۴. همان، ص ۱۵۶.

خانه‌های کدخدایان و رعایا نزول می‌کنند، وسالت بسیار با اهالی و ساکنان عاید می‌گردد. چه ایشان تا در خانه‌ها، می‌باشند، مجموع مطاعم و ماکل و مشارب و سفارش از خداوند خاصه می‌طلبند. اگر سلتمس ایشان مبدول داشت، هر ترتیبی که جهت عیال و اطفال کرده، بدیشان می‌باید داد، و خود و زن و فرزندگرسنه و عاجز به سر بردن. و اگر سلتمس مبدول نمی‌دارد، به زخم چوب و شکنجه می‌ستانند. و بسیار می‌باشند که بعضی در زیر شکنجه هلاک می‌شوند. و به وقت بیرون رفتن، آنچه از احوالات و ادوات خانه چون زیلو و پرده و طشت و آفتابه و شربه و غیره آن که ایشان را در نظر می‌آید، جهت خود می‌برند. و بیرون این تنوعات ظلم و تعدی، البته متعرض عودات نیز می‌گردند. و آن بیچارگان را مجال منع نمی‌باشد. اما سردان جهت آنک اگر فریاد کنند، فریادرسی نمی‌دانند. و اما زنان جهت آنک از فضیحت و بدنامی می‌اندیشند. ناچار تحمل آن سنکرات می‌کنند و هیچ نمی‌گویند و به حقیقت اختلال احوال دین و دنیا و خرابی مملکت و سلطنت از اینجاست. و چون به نظر اعتبار تأسل رود، مفهوم شود که تکون و تولد اکثر اولاد زنا که به دزدی و حراسی‌گری و مفسدی و عوانی مشغول می‌گردند، ازین رهگذر است. و بر پادشاهان واجب است که صیانت خانه‌ها و عورات رعایا همچنان کنند که صیانت حرم و اتباع خود می‌کنند، تا دعوی سلطنت از ایشان مصداق و مسموع آید... اکنون تدبیر رفع چنین قضایا آنست که اولاً حکم مطاع نفاذ یابد که اسرا و وزراء و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر سقران و ارباب اعتبار و غیر هم، جهت خود سرایه‌ها و خانه‌ها سازند و یا در بیع آرند یا به کرایه گیرند. و اثمان و اجور بی‌قصور ادا کنند. و بعد از آن جهت ایلچیان و صادر و وارد، بیرون شهرها ایلچی-خانه‌ها سازند. و چنانک پادشاهان قدیم کرده‌اند، این سواض را زیلوها و جامه خواب و آلاتی که از آن چاره نباشد چون خم و سبو و کوزه و غزغان و کاسه و غیر آن از سال دیوان مرتب دارند. و وظایف یومی ایشان روز بروز می‌رسانند، تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعایا نباید داد... و عورات مردم در کنف عفت و عصمت محمی و مستور مانند. و رعایا که از بیم ایلچیان و تعرض و فساد ایشان از خانه‌های خود بیرون نمی‌توانستند رفت، به ایمنی و فراغت بیرون روند. و به مهمات و مصالح خود مشغول گردند. و صدور این حالات موجب دوام دولت و سبب بقای مملکت گردد... اعزام رسول و ایلچی نه تنها در ایران بلکه در میان ملل متمدن باستانی از دیرباز معمول بوده است.»